



## کرمانشاهان - کردستان

ایرج و امقی  
(قسمت دوم)

در مورد خط سیرابی دلف (۱۶) که در سفرنامه بصورت جداگانه آورده شده ، و نسبت به تعلیقات مینورسکی بر آن ، یکبار نویسنده این سطور ، طی مقاله‌ای در محله نگین (۱۷) مطالبی نوشته و اشتباهات شادروان مینورسکی را یادآور گردیده است . چون این مطلب بار دیگر در این کتاب آمده است یکبار دیگر آن ملاحظات را به اضافه نظریات تکمیلی دیگر یادآوری مینماید .

ابی دلف از طاق بستان به بیستون رفته است . " از این مکان به پل می‌روید که بر بالای ( چنین است در ترجمه آقای طباطبائی ، بجای ، روی ) رودخانه وسیعی نصب شده و از حیث ساختمان مانند پل خانقین ... " مینورسکی تصور کرده این پل بر روی قره سو قرار داشته و مؤلف بدرستی آنرا رد کرده است زیرا طاق بستان و بیستون هر دو در بخش چپ رود قره سو قرار دارند . اینجا باید تذکر داد که از طرف دیگر طاق بستان و بیستون هر دو در سمت راست رود گاماسیاب واقع اند و امروز مسافری که از طاق بستان به بیستون می‌رود از روی هیچ آسی عمور نمی‌کند ، اما ظاهراً وضع جاده در زمان ابو دلف چنین نبوده ، به هر حال ابو دلف از ساحل راست گاماسیاب به ساحل چپ آن رفته ، و طبیعی است برای رسیدن به بیستون باید یکبار دیگر از گاماسیاب گذشته باشد . مؤلف " بقایای پل عظیم " را در اراضی دهکده شمس آباد نشان می‌دهد و میگوید این همان پل است . ( ما اسمش را میگذاریم پل شماره یک گاماسیاب ) . سپس قول ابو دلف را دنبال میکند : " از آنجا به کوه بلندی بنام سمیره که مشرف بر اطراف است ... " (حمله در اصل فعل ندارد) . مینورسکی و مؤلف کتاب حاضر ، هر دو این کوه را بیستون دانسته‌اند که ابی دلف " با اشاره از توصیف نقوش آن گذشته است " . متأسفانه نه مینورسکی و نه مؤلف حاضر هیچیک توضیح نمیدهند که ابی دلف که در آن سوی رود است از روی چه پلی خود را به این سو رسانده است . به هر حال این پل ناشناخته‌را ، ما " پل دوم گاماسیاب " می‌نامیم و ابو دلف را بیستون دنبال می‌کنیم . " در یائین این مکان ( مقصود بیستون است ) یک پل عظیم با ساختمان عجیبی بر روی رودخانه گودی نصب شده " . مینورسکی این پل را بر روی رود دینور دانسته و اشتباه کرده ، بدلیلی که خواهد آمد ، این پل نیز قطعاً بر روی گاماسیاب بوده - پل سوم گاماسیاب - زیرا که سپس از این پل گذشته به قریه بزرگ و سیار آباد و پر برکتی می‌رسد که ابایوب نام دارد " سه علت وجود قلعه‌ای بنام ' سرماخ " که ابی دلف در این مکان اسم میبرد و تشابه آن با " سرماج "

امروز - که درست چپ گاماسیاب قرار دارد مینورسکی ابایوب را با این سرماج یکی میداند . ابو دلف از این مکان بهراه می‌افتد و از " پلی بزرگتر و محکمتر از پل پیش گفته " بنام " پل نعمان " - پل چهارم گاماسیاب - گذشته به قریه " دستجرد کسرویه " میرود " در این قریه ساختمان‌های عجبی از کوشک‌ها و ایوان‌ها موجود است که همه آنها با سنگ‌های تراش‌قالبی بنا شده و هر بیننده بدون تردید خیال میکند تمام آنها از سنگ یک پارچه ساخته شده . مینورسکی این قریه را صحنه کنونی میداند و مینویسد: " به واسطه، غرفه‌هایی که در گردنه، محاور آن از سنگ‌های تراش " مدین " ساخته شده حائز اهمیت است و حتی نام صحنه به مناسبت سکوی بلند آن است " . مؤلف که این مناطق را به تصریح خود - و جب به و جب گشته و چنین غرفه‌هایی در گردنه مجاور ندیده که از سنگ‌های تراش درست شده باشد و نیز اثری از سکوی بلند صحنه نیافته است پس از نقل گفته‌های مینورسکی با سکوت خود آن را تأیید میکند . من در مقاله‌ای که در محله نگین‌نوشتم متذکر شدم که اگر مینورسکی در متون کین فارسی - نظیر جهانگشای حویلی - صحنه را با " سین " و بصورت " صحنه " دیده بود چنین چیزی نمی‌گفت (۱۸) و این اسم " صحنه " بازمانده و دگرگون شده اسم " سد خانیه " است بمعنی " صد چشمه " زیرا عدد ۱۰۰ بدرستی با " س " نوشته‌میشده است و تبدیل " ح " و " خ " به یکدیگر نیز در نسخه‌های مختلف ایرانی امری کاملاً متداول است . " جوارکینی " - به معنی چهار چشمه است در حال قریه که آب صحنه از چشمه‌های متعدد آن تأمین میشود ، بخوبی یادآور نام قدیمی " سد خانیه " میتواند باشد. اینجا لازم است برای اطلاع اهل تحقیق متذکر شد که آبشار زمیانی که آب چشمه‌های " چهارچشمه " را به دره صحنه میرساند در محل " نودکان " خوانده میشود (۱۹) . این نام آیا ارتباطی با دکان " که با قوت قریه، اما ابوب را با آن یکی میداند (۲۰) میتواند پیدا کند ؟

بهر حال با وجود اینکه دلایل برای یکی دانستن " صحنه " و " دستجرد کسرویه " کافی نیست فعلاً آن را می‌پذیریم ، اما اگر مسیرانی دلف را بر طبق آنچه که مینورسکی تعیین کرده دنبال کنیم مشکلات بزرگتری خواهیم داشت . " از آنجا به قریه دیگر به نام " ولاشجرد " میروید . در این قریه چشمه سارهایی وجود دارد و میگویند تعداد آنها به یک هزار میرسد . آب این چشمه‌ها به هم پیوسته تشکیل یک نهر را میدهد . " ص ۲۲۹ - نقل از سفرنامه‌ای دلف ص ۶۵ - مؤلف که یکی بودن دستجرد کسرویه و صحنه را پذیرفته ، در این مورد چنین اظهار نظر میکند: " در ۹ کیلومتری شرق قصبه، صحنه دهکده‌ای است بنام سراب بیدسرخ ، مشخصاتی را (۲۱) که ابو- دلف برای قریه ، ولاشجرد ... بر می‌نمرد با دهکده، مزبور یکی است . آب مشروب و مزروعی این دهکده از چشمه‌های بسیاری است که به آنها سراب گفته میشود " (۲۲) قبل از هر توضیحی در این باره بهتر است طبق تشخیص مؤلف و مرحوم مینورسکی ، مسیریابی دلف را دنبال کنیم . " از ولاشجرد به مادران رفتیم. یک منزل است و آن در ناحیه‌ای است که آب زیادی از آن جاری

است و یکصد آسیاب در نقاط مختلف آن میگردد و در آن مکان کاج خسرو واقع است و آن بنای عظیمی است که در برابر آن سرسره و باغ بزرگی قرار دارد. مؤلف با نقل این عبارت و با استناد به نوشته ابن رسته در اطلاق التفسیه که کرده: مادران " را میان " قنطرة النعمان " و " قصر الموص " - کنگاور - دانسته و نیز با تکیه به نوشته ابن خردادبه که : " مادران بر سر راهی است که از دکان به نهاوند می رود (ص ۲۳۰) و " با توجه به یادداشت‌های ابی دلف و نوشته اکسیر مورخان و جغرافیدانان اسلامی مانند ابن رسته ، ابن خردادبه ، اصطخری ، ابن حوقل و . . . . باید مادران دهکده بیدسرخ باشد " این قول را نیز می پذیرد .

ایراداتی که وارد است :

۱- اگر از صحنه بطرف گردنه بیدسرخ برویم اول از بیدسرخ - که تقریباً در یک کیلومتری سمت راست جاده واقع است رد می شویم و سپس به سراب می رسیم ، اما در اینجا مسیریابی دلف معکوس است . او مطابق این اظهار نظرها ، اول به سراب رفته ، بعد به بیدسرخ . البته مؤلف هم میداند که قریباً سراب درست زیر گردنه قرار گرفته و کسی که بخواهد از سراب راه گردنه را در پیش گیرد دیگر به بیدسرخ بر نمی گردد .

۲- ولاشجرد که با سراب یکی دانسته شده به تصریح ابودلف نزدیک به یکمزار چشمه دارد که اگر بمصدنای آنرا مبالغه نرض کنیم - که سعدی فرمود : چندان دیده بسیار گوید دروغ - باید صد چشمه داشته باشد که سراب بیدسرخ چند چشمه مختصر بیشتر ندارد و در گذشته هم ندانته و موقعیت زمین های اطراف هم نشان می دهد که خبری از نهی که آب چشمه ها تشکیل می داده اند نیست و نمیدانم واقعاً مؤلف محترم " آن چشمه ها را های بسیار را که به آنها سراب گفته می شود " شخصاً دیده اند ، یا شنیده اند ؟ باید به اطلاع ایشان برسانم که سراب قبلاً یک چشمه بزرگ داشت در سمت راست جاده صحنه - کنگاور که استخر کوچکی از آب آن تشکیل می شد و در کنار استخر در سایه بار دلپذیر درخت های بید قنبوه خانه ای بود و در آن سالها که اتوبوسهای مسافری معمولاً از کرمانشاه ساعت شش یا هفت صبح به قصد تهران براه می افتادند ، مسافران شان را برای صرف صبحانه به این قنبوه خانه می آوردند . بادش بخیر که صفائی داشت . زلزله ای که در سال ۱۳۳۶ این مناطق را لرزاند و دهکده سراب را که بر فراز تپه ای در سمت راست جاده قرار داشت بکلی درهم کوبید و ویران کرد آب چشمه را نیز خشکاند . اما پس از مدتی چشمه دیگری در آن سوی جاده - سمت چپ از زمینی جوانید و جای چشمه قبلی را گرفت و لسی صفای از دست رفته هرگز برنگشت . ( ۲۳ )

۳- اگر مادران را بیدسرخ بدانیم باید بگوئیم ابی دلف از پای گردنه به بیدسرخ رفته و ناچار برای گذشتن از گردنه باید بار دیگر به سراب رفته باشد ، زیرا همانطور که گفتیم سراب درست در پای گردنه واقع است . از این گذشته ، ابی دلف فاصله ولاشجرد - مادران را یک منزل گفته در حالیکه فاصله سراب تا بیدسرخ شاید کمی بیش از یک کیلومتر باشد .

۴- به گفته‌ی ابی دلف از آب فراوان مادران یکصد آسیاب، میگردد. در حالیکه بید سرخ اصلاً آب ندارد و آب مشروب مردم و مزارع از مزاج آب سراب و نیز از یک قنات است که خود مؤلف در ص ۲۴۴ از آن یاد کرده و هیچ آسیابی - حتی خرابه - در آنجا نیست. مؤلف که خود شکی در یکی بودن مادران و بید سرخ ندارد می‌نویسد: "مینورسکی با کمی شک مادران را دهکدهٔ بید سرخ دانسته و در تعلیقات خود می‌آورد. بر اینجانب معلوم نیست که آیا در نزدیکی گذار (۲۴) دریاچه‌ای وجود دارد ولی در نقشه‌های تازه کمی دورتر از آن مکان، یعنی در فاصلهٔ چهارمیلی آن یک سراب نشان داده می‌شود. "سرابی را که مینورسکی یادداشت کرده است امروز هم می‌توان دید اما دریاچه‌ای در نزدیکی گذار دیده نمی‌شود، بلکه یخچال طبیعی بزرگسی وجود دارد که کم از دریاچه نیست"

برغم اطمینان مؤلف کتاب، شک مینورسکی بیجا نبوده است. مادران هیچ تناسبی با دهکدهٔ بید سرخ ندارد. با وجود این، من معتقدم که همان اشتباه مینورسکی، مؤلف کتاب حاضر را دچار اشتباه کرده است. من نمیدانم که مینورسکی این مناطق را شخصاً بررسی کرده یا سواً معلومات خود را از منابع دیگری گرفته است. اما، الاقل می‌دانم که مؤلف محترم بازحیات طاقت فرسایی، قدم به قدم این مناطق را گشته است. پس چرا متوجه "سراب مادران" که با فاصله‌ای در بالای گردنهٔ بید سرخ واقع است، نشده؟ در واقع هم امروز وقتی از صحنه بطرف سراب می‌رویم، پس از طی در حدود پنج یا شش کیلومتر یک حاده خاکی از سمت راست حادهٔ اسفالتنه جدای می‌شود. از غرب دهکدهٔ بید سرخ می‌گذرد. تپه‌ای را که دهکده بر آن تکیه دارد دور می‌زند و به سمت چپ می‌پیچد و پس از طی چند کیلومتر به جایی می‌رسد که امروز بنام "سراب مازان" معروف است. سراب مازان دارای چشمه سارهای متعددی است که دریاچهٔ کوچکی - یا بهتر بگوئیم استخر بزرگی - تشکیل می‌دهد و جایی است بسیار باصفا و برای این بنده تردیدی وجود ندارد که "مادران" ابی دلف همین "مازان" یا "سراب مازان" کنونی است. و اگر این مطلب را بپذیریم بلافاصله سؤال دیگری مطرح می‌شود: پس ولاشجرد کجاست؟ آیا سراب بید سرخ است؟ چنانکه ملاحظه فرمودید، وصفی که ابی دلف برای ولاشجرد آورده و آن چشمه‌های هزار گانه و دهری که از آب آنها تشکیل می‌شده است بهیچوجه قابل تطبیق با سراب بید سرخ نیست. از سوی دیگر بین "دستجرد کسرویه" یعنی صحنه - به عقیدهٔ مینورسکی و مؤلف کتاب - و سراب مازان نیز هیچ مکانی با این مشخصات وجود ندارد. پس سؤال ماحدی ترمی شود. راستی ولاشجرد کجاست؟ قبلاً تذکر دو نکته ضروری است. اول اینکه، ابو دلف بطور قطع این سفرنامه را از روی حافظه نوشته و به این سبب مرتکب اشتباهات زیادی شده است. دوم، برای عربی که در ریگزارهای عربستان بزرگ نده، وقتی از سرزمین ایران - که هنوز آثار آبادانی دورهٔ ساسانی در آن از میان نرفته است - می‌گذرد چه چیز میتواند بیش از همه جالب باشد؟ بنظر من آب و تأسیسات مربوط به آن، یعنی او که در عربستان چشمه و رود و پل و این چیزها را ندیده یا کم

دیده ، نمیتوانتسه نهرها و چشمه سارها را ببیند و پل ها و تأسیسات آنرا مشاهده نکند و بدون تأثر از کنار آن بگذرد و او که کنابش را برای اعراب - هم بیابانش - نوشته ، در این مورد از هیچ مخالفی هم دریغ نکرده است (۲۵) نمونه اش همین هزار چشمه و صد آسیاب است . حالا ، بکار دیگر به توصیفی که از " دستجرد کسرویه " - بعقیده مینورسکی و مؤلف کتاب حاضر ، صحنه - کرده است توجه فرمائید : " در این قریه ساختمانهای عجیبی از کوشکها و ایوانها موجود است که همه آنها با سنگهای تراش قالی بنا شده و هر بیننده . . . خیال می کند که از سنگ یک پارچه ساخته شده است . " ( ص ۴۲۸ نقل از سفرنامه ای دلف - ص ۶۵) . گفتیم که صحنه آب فراوان دارد ، و این آب " از چشمه سارهایی است که از ' چوارکینی = چهار چشمه ' سرچشمه می گیرد و تشکیل نهر می دهد ، در حالیکه ای دلف در مورد دستجرد کوچکترین اشاره ای به این چشمه ها و نهر آب نمی کند ، توصیف بالا را با آنچه ای دلف درباره ولاشجرد گفته است مقایسه کنیم . " در این قریه چشمه سارهایی وجود دارد و می گویند تعداد آنها به یکبزار می رسد . آب ایسن چشمه ها به هم پیوسته و تشکیل یک نهر را می دهد . " آیا بر هم تطبیق نمی کنند؟ آیا صحنه ، همان ولاشجرد نیست . بطور قطع و یقین این وصف با هیچ جای دیگری در این مسیر حز صحنه قابل تطبیق نیست . آری ، صحنه همان ولاشجرد است نه دستجرد . صحنه که نامش تحریف شده و از " سدخانه " است ، یعنی " صد چشمه " ، می پرسید پس دستجرد کسرویه کجاست ؟ بهترین پاسخ در شرایط کنونی اینست که " نمی دانیم . " ممکن است واقعاً حافظه ای دلف اشتباه کرده باشد . آیا دستجرد واقع در شمال صحنه همان دستجرد کسرویه نیست ؟ ممکن است ایسی دلف به آنجا رفته و بازگشته باشد . در هر صورت این مسئله فعلاً لاینحل می ماند .



بر روی تخته سنگیائی که در بنای ساسانی واقع در دهکده بیستون بکار رفته است ، علائمی کنده شده که مؤلف اظهار نظر می کند که " علائم سنگتراشان آن زمان است " ص ۳۸۵ و در مقابل ص ۳۹۴ . تمام این علائم را بطرز حالی کپی و کلیشه کرده اند . اگر فرض بپذیرفتنی باشد باید گفت باید مربوط باشد به کارگاههای سنگتراشی نه افراد سنگتراش . اما تعداد این علائم بقدری زیاد است و به اندازه ای متنوعند که این فرضی دچار تردید می شود . از طرف دیگر این علائم را بر روی قلوه سنگها و سنگهای تراشیده که در وسط دیوار کار گذاشته شده است نیز می بینیم (ص ۱۵۵) و باز تخته سنگهای تراشیده ای می بینیم که علامت در پشت سنگ ، یعنی قسمتی که از دید پنهان است حک شده ( همان صفحه ) ( ۲۶) . ما توجه به آنچه گفته شد بنظر می رسد که این سنگها دارای جنبه مذهبی بوده و توسط افراد با خانواده ها ، برای شرکت در ثواب ساختمان عبادتگاه نذر می شده و نام ( ۲۷) یا علامت خانوادگی خود را بر روی آن می کنند . بنا بر این این سنگها می توانند وسیله ای باشند برای تشخیص آثار و بناهای مذهبی از غیر مذهبی . به همین دلیل هم من معتقدم که آنچه در دور و بر کوه بیستون - بغستان ، یا جایگاه خدایان ، کوهی که

مهمترین سند دوران تاریخی ایران یعنی کتیبه مفصل و سه زبانی داریوش را بر سینه خود محفوظ داشته است. دیده می شود اماکن مقدس مذهبی بوده و بخصوص ساختمان این " بنای ساسانی " که مؤلف آنرا فقط " یک عمارت " گفته و کمتر از دو صفحه از کتاب را به آن اختصاص داده است. بوضوح نشان می دهد که آتشکده معتبری بوده است. (۲۸) و من امیدوارم طی مقاله جداگانه ای این بنای سترگ را مفصلاً معرفی کنم.

متأسفانه، قدری دراز نویسی در مطالب کتاب دیده می شود. بسیاری نقل قول ها هست که مقداری از آن لازم و مقداری دیگر غیر لازم و صفحه پرکن است. یک مورد که قبلاً درباره آن گفته شد، آوردن متن عربی، در حالی که ترجمه آن آمده است. مورد دیگر مثلاً، در ص ۱۲۷ آنچه از سفرنامه پیترو دولاوله " درباره کنگاور نقل شده هیچ مطلبی دربر ندارد. همینطور آنچه درباره اسدآباد. گاهی از سفرنامه ناصرالدین شاه مطالبی آمده که بخشی قابل استفاده و بخشی نامربوط است. (بعنوان نمونه ص ۹-۱۲۸ دیده شود). اینها برای نمونه آمدند و گرنه موارد بسیار است. از صفحه ۴۳۳ تا ۴۴۸ تحت عنوان " اضافات - تعلیقات " موارد زیاد بسیار دارد. مثلاً یک صفحه و نیم مطلب نقل است از روزنامه شرف سال ۱۳۰۳ قمری درباره دکتر تولوزان (۲۹) طبیب ناصرالدین شاه. که فقط به این بهانه که نام او در سفرنامه ناصرالدین شاه در زمانی که رو به اسدآباد می رفته، برده شده و خود این منقولات نیز که پنج صفحه است لااقل چهار صفحه آن به موضوع ارتباط ندارد (ص ۱۲۰). چنین است توضیحات درباره کبک، درنا، موش، اسب کهر، شلتوک، قل قوبروق، باقرقرا، قراقوش، سارکوچک، سار بزرگ، قاز الاق، میش مرغ، توی تخلی، چرخ و نیز شروع نسبتاً مفصل درباره محمد حسن خان اعتماد السلطنه، ملاحسین بشرویه، حاج محمد علی بارفروش و رابطه اش با سید علی محمد باب و بهاء الله، ترکمان بموت و...

زیر عنوان " اصطلاحات فنی و لغات محلی " نیز بعضاً مطالبی آمده که نه فنی است و نه محلی و برای نمونه: اندرونی، بیرونی، ایت ایل - و نیز بقیه ایل های ترکی از دوره دوازده ساله - پاشیر، تالارآینه، چاپار، چشم افکن (= چشم انداز)، حیاط خلوت، حیاط شترخانه، سردابه مسجد، شهبستان، شاه نشین، قاب و آلت (۳۰)، قزاق، گرمخانه، لانجین، لولی، مادرچاه، قنات، مگاری، موبلند (درویش) میرپنج، ون یوزابیش (۳۱). متأسفانه برای واژه ها شماره صفحه داده نشده است و بعضی توضیحات بکلی لازم هم نیامده. مثلاً سه ضبط مختلف برای " قلعه " آورده اند، قلا، قله، قله که معلوم نیست هر کدام اصطلاح کدام مکان است؟ و همینطور دو ضبط " کنی " و " کینی " = چشمه. لازم به تذکر است که تمام واژه های این بخش آوایی شده است ولی متأسفانه غالباً نادرست است و باید در چاپهای بعدی بکلی تصحیح شود.

من وظیفه خود دانستم، آنچه درباره این اثر پر ارزش به نظرم رسید بنویسم و

همچون مؤمنان ساسانی ، سنگ کوچک نتراشیده ، بی شکلی - بنام خود و بقصد کسب ثواب - در دیواربنای جالبی که مؤلف محترم کتاب بی افکنده‌اند کار بگذارم و از اینجهت لازم می‌دانم یکبار دیگر تشکرات صمیمانه و قلبی خودرا تقدیم ایشان کنم و آرزو کنم مجلدات بعدی این اثر پر ارزش ، بزودی زود نشر یابد و چشم‌مشفقان را روشن کند ، مجدداً این نکته را هم به‌تأکید می‌گویم که این ملاحظات بهیچوجه از ارزش کار بزرگ و ارزنده ایشان نمی‌کاهد . به امیدتوفیق نویسنده .

## حواشی

- ۱۶- از ص ۴۲۲ کتاب ببعده .  
 ۱۷- شماره سال .  
 ۱۸- رجوع شود به یادداشت شماره ۱۷ و نیز جلد سوم جهانگشا - به اهتمام محمد قزوینی .  
 ۱۹- وقتی که ما بجه بودیم و در این آب ، آب تنی می‌کردیم این اصطلاح " نودکسان " رایج بود و دقیقاً به جای " آبشار " ، درستی نمیدانم این واژه امروز هم رایج هست یا نه ؟  
 ۲۰- ص ۴۲۶ کتاب حاضر .  
 ۲۱- " را " در اینجا - والسته چند جای دیگر - زائد است .  
 ۲۲- دنباله این مطلب خواندنی است . " مینورسکی با توجه به یادداشت‌های راولینسن و گفته یاقوت ... در تعلیقات خود بر رساله دوم ابودلف مطالبی آورده که از شخصی چون او بعید است " (البته آن مطالب نقل نشده ) . در ص ۳۱۸ نیز نظیر این مطلب در باب " بیستون آمده : " نیکولاس دمسکی نیز از روی نوشته‌های کنزیاس اطلاعاتی ضبط کرده است که بهیچوجه اصالت تاریخی ندارد " (البته اینجایم آن اطلاعات نقل نشده است) .  
 ۲۳- دوستی گفت صبر کن زیراک  
 آب‌رفته به جوی باز آید  
 گفتم از آب‌رفته باز آید  
 صبر کار تو خوب ، زود کند  
 کارها به از آن که بود کند  
 ماهی‌مرده را چه سود کند  
 " سائی غزنوی "
- ۲۴- ظاهراً مقصود مینورسکی از " گدار " همان گردنه، بید سرخ است .  
 ۲۵- در همین سفرنامه، ابی دلف از این مانعها فراوان است . در سفرنامه این فضلان و این بطوطه نیز نمونه‌های بیشتری میتوان دید .  
 ۲۶- در حفاریهای معبد ناهید کنگاور ، نگارنده خود ، غیر از علامت ، نامهای خاص هم روی چند سنگ دیده است .  
 ۲۷- در میان مسلمانان ایرانی هم حرکت در ساختمان یک مسجد ، ثواب دارد . امیدوارم باستانشناسان توضیح دهند که آیا در ساختمان مساجد ایرانی به سنگهایی با حتی

آجرهائی یا کتیبه هائی از این قبیل برخوردارند؟ (بله‌ست. ایرج‌فشار).

۲۸- این بنده، طی مقاله مفصلی در مجله فرهنگ ایران زمین، دفتر سال

کوشش کرده‌ام نشان دهم که ایرانیان قدیم تعصب مذهبی نداشته و هرگز در صدد تحمیل دین خود بر ملل دیگر بر نیامده‌اند و اگر گاهی دیده شده، بیش از آنکه حنبه دینی داشته باشد سیاسی بوده است. اما این به آن معنی نیست که بی دین بوده‌اند. داریوش تنها در دو ستون اول و دوم کتیبه بیستون ۳۶ بار نام اهورامزدارا آورده است. اما چرا داریوش برای ایمن‌مهمترین کتیبه خود، این کوه را انتخاب کرده است؟ نقش رستم در کنار پایتختش از هر جهت مناسب تر بود. اگر بگویند این مکان بر سر راه بوده و کتیبه را برای این در آنجا کنده‌اند که رهگذران ببینند ابدأ قانع کننده نیست، چرا که در آن ارتفاع حتی نقشها را نمیشود دید چه برسد به نوشته‌ها و چه برسد به خواندن آنها و تازه کی بخواند؟ خیال می‌کنید در دوهزار و پانصد سال پیش چند درصد گذریان با سواد بوده‌اند؟ بنا بر این باید این انتخاب محل جهت دیگری داشته باشد و من تصویری کنم که این جهت فقط جهت مذهبی است و بسبب تقدس این کوه بوده است. این کوه در زمان هخامنشیان نیز "حایگاه خدایان" است. دیودورسیلی به نقل از کتزیاس، طبیب دربار اردشیر هخامنشی نام آن را Bagistanen آورده می‌نویسد: "کوهی است از آن خداوندگار" (نگا: پورداود. آناهیتا. ص ۴۰۸) او چنین مینویسد: "اسکندر پس از گذشتن از کارون (pasitigris) و بیمودن چندین سرزمین، کنجاوی او را بر آن داشت که اندکی از امارت برگشته، به سرزمین بغستان، یعنی سرزمین خدائی گراید." (همان مأخذ و همان صفحه). یادمان نرود که داریوش نیز در کتیبه همین کوه از "اهورمزدا و خدایان دیگر که هستند" یاد می‌کند.

۲۹- ناصرالدین شاه نام این شخص را "طلزون" نوشته.

۳۰- قاب و آلت برای امثال من محتاج توضیح است.

۳۱- در اصل: van ē jūd bāš یاد درخت "رنج زدا" که صفت آن tōxmag

van = بسیار تخمه نیز برای آن آمده است، یعنی درختی که تخم همه گیاهان در آن است و سیمرغ بر آن آشیان دارد، که هرگاه بر آن می‌نشیند هزار شاخه از آن می‌شکند و تخمه‌ها فرو میریزد، در اوستا نام درخت vīspo-biš آمده. صفت آن در پهلوی harvisp tōxmag نیز آمده است. این درخت در میان دریای "فراخکرد" - در بای افسانه‌های در اوستا - روئیده است و تخمه‌هایی که از آن میریزد توسط باران به همه جای زمین پراکنده می‌گردد. (برای تفصیل نگا: دکتر احمد تقضلی، مینوی خرد، صفحات ۸۲ و ۱۴۴ - نیز: اساطیر ایران از دکتر مهرداد بهار.

